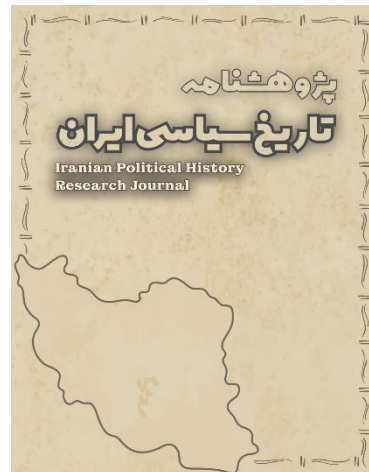


A Historical Study of the Entry of Western Political Thought into the Political Discourse of the Qajar Era

1. Zeynab Dehghani^{ID}: Department of Islamic History, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran

2. Mehdi Abbasi^{ID*}: Department of Islamic History, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran

*Corresponding Author's Email Address: mehdi.abbasi87@gmail.com



Abstract:

The entry of Western thought into Iran's political discourse during the Qajar era marks a pivotal turning point in the intellectual and political transformation of the country. This article, through a historical-discursive approach, examines the contexts, trajectories, and outcomes of this encounter. By analyzing the political writings of key thinkers such as Mirza Fath-Ali Akhundzadeh, Mirza Aqa Khan Kermani, Talebof, Mostashar al-Dowleh, and Malkom Khan, it explores how modern concepts like law, liberty, nation, rationality, and progress were represented and reshaped within the Iranian-Islamic cultural framework. The findings reveal that Western concepts did not penetrate Iranian discourse directly or uniformly but rather through complex processes of translation, localization, resistance, and adaptation. While intellectuals and reformers sought to frame modern ideas within ethical and religious language to facilitate their acceptance, traditionalist clerics and conservative bureaucrats resisted these changes to preserve the established order of shari'a and absolute monarchy. This dialectical tension ultimately led to a gradual transformation of political language and concepts, paving the way for the Constitutional Revolution and the emergence of a rule-of-law-based state. By highlighting the nuances of this historical encounter, the article underscores the need for a critical re-reading of Iran's political thought history and proposes new directions for future research on the interplay between religious discourse, cultural identity, and modern political ideas.

Keywords: Western thought, Qajar political discourse, law, nation, intellectuals, Constitutional Revolution, tradition and modernity, history of political thought in Iran

How to Cite: Dehghani, Z., & Abbasi, M. (2024). A Historical Study of the Entry of Western Political Thought into the Political Discourse of the Qajar Era. Iranian Political History Research Journal, 2(2), 45-63.

Received: 18 April 2024

Revised: 25 May 2024

Accepted: 08 June 2024

Published: 21 June 2024



Copyright: © 2024 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

بررسی تاریخی ورود اندیشه‌های غربی به گفتمان سیاسی دوران قاجار



۱. زینب دهقانی^{ID}: گروه تاریخ اسلام، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران

۲. مهدی عباسی^{ID}: گروه تاریخ اسلام، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: mehdi.abbasi87@gmail.com

چکیده

ورود اندیشه‌های غربی به گفتمان سیاسی ایران در دوران قاجار، نقطه عطفی در تاریخ تحول فکری و سیاسی کشور به‌شمار می‌رود. این مقاله با رویکردی تاریخی-گفتمانی، به بررسی زمینه‌ها، مسیرها و پیامدهای این مواجهه پرداخته و تلاش کرده است تا با تحلیل متون سیاسی متفکران این دوره، از جمله میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، طالبوف، مستشارالدوله و ملک‌خان، چگونگی بازنمایی مفاهیم مدرن همچون قانون، آزادی، ملت، عقلانیت و پیشرفت در بستر فرهنگ ایرانی-اسلامی را واکاوی کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که نفوذ مفاهیم غربی نه به‌صورت مستقیم و مکانیکی، بلکه از طریق فرآیندهایی پیچیده از ترجمه، بومی‌سازی، مقاومت و تطبیق صورت گرفت. از یک‌سو نخبگان و روشنفکران تلاش کردند تا با بهره‌گیری از زبان اخلاقی و دینی، زمینه پذیرش اندیشه‌های مدرن را فراهم کنند، و از سوی دیگر، علمای سنت‌گرا و دیوان‌سالاران محافظه‌کار، با تأکید بر حفظ نظم شریعت و سلطنت مطلقه، در برابر تغییرات مقاومت ورزیدند. این کشاکش در نهایت به تحول تدریجی در زبان و مفاهیم سیاسی انجامید و زمینه‌ساز انقلاب مشروطه و شکل‌گیری دولت قانون‌مدار شد. این مقاله همچنین بر آن است که با نشان دادن پیچیدگی‌های مواجهه سنت با مدرنیته، ضرورت بازخوانی انتقادی تاریخ اندیشه سیاسی در ایران را برجسته سازد و پیشنهادی برای پژوهش‌های آینده در زمینه نسبت میان گفتمان دینی، هویت فرهنگی و مفاهیم مدرن ارائه دهد.

کلیدواژگان: اندیشه غربی، گفتمان سیاسی قاجار، قانون، ملت، روشنفکری، مشروطه، سنت و مدرنیته، تاریخ اندیشه سیاسی ایران

نحوه استناددهی: دهقانی، زینب، و عباسی، مهدی. (۱۴۰۳). بررسی تاریخی ورود اندیشه‌های غربی به گفتمان سیاسی دوران قاجار. پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران، ۲(۲)، ۴۵-۶۳.

تاریخ دریافت: ۳۰ فروردین ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۴ خرداد ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۹ خرداد ۱۴۰۳

تاریخ انتشار: ۰۱ تیر ۱۴۰۳



مجاز و حق نشر: © ۱۴۰۳ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

مقدمه

ورود اندیشه‌های غربی به ایران در دوران قاجار، یکی از پیچیده‌ترین و تأثیرگذارترین دوره‌های تحول فکری، سیاسی و فرهنگی در تاریخ معاصر ایران را رقم زده است. در این دوران، جامعه ایرانی که قرن‌ها با ساختارهای فکری و نهادهای سنتی اداره می‌شد، ناگهان در معرض مواجهه با مفاهیمی قرار گرفت که ریشه در تجربه متفاوتی از حکومت‌داری، شهروندی، عقلانیت، قانون و آزادی داشتند. این مواجهه نه صرفاً در سطح ظاهری و تکنیکی بلکه در سطوح عمیق‌تری از ساختارهای فکری، زبانی و گفتمانی ایرانیان تأثیرگذار بود. در واقع، آنچه در ظاهر با ترجمه کتاب‌ها، سفر نخبگان و اعزام محصلان آغاز شد، در لایه‌های پنهان‌تر، نوعی بحران در معرفت سنتی و مشروعیت سیاسی پدید آورد که خود را در قالب گفتمان‌های جدید سیاسی و اجتماعی نشان داد (Abrahamian, ۲۰۰۸).

زمینه تاریخی این تحولات با شکست‌های نظامی ایران در برابر روسیه تزاری در اوایل قرن نوزدهم و امضای معاهده‌های گلستان و ترکمانچای پی‌ریزی شد؛ تحولاتی که سبب شد نخبگان ایرانی به ناکارآمدی ساختارهای سنتی سیاسی و نظامی پی ببرند. از این مرحله به بعد، نخبگان و متفکرانی چون عباس میرزا و میرزا عیسی قائم‌مقام، و بعدها افرادی چون میرزا ملکم‌خان، آخوندزاده و مستشارالدوله تلاش کردند تا با بهره‌گیری از اندیشه‌های غربی، نوعی بازسازی مفهومی و نهادی در ایران پدید آورند. اما آنچه بیش از همه اهمیت دارد، نه فقط انتقال مفاهیم، بلکه نحوه‌ای است که این مفاهیم در درون ساختار گفتمانی ایران بازتولید و دگرگون شدند (Gheissari, ۱۹۹۸). غرب برای روشنفکران ایرانی صرفاً یک منبع اندیشه نبود، بلکه به نمادی از مدرنیته، پیشرفت، و توانایی تبدیل جامعه به یک ساختار جدید بدل شده بود؛ اما هم‌زمان نیز چالش‌های مفهومی فراوانی را پدید آورد، چرا که ترجمه مستقیم مفاهیمی چون «حریت»، «حقوق ملت»، «پارلمان» یا «عقلانیت سیاسی» در بستری که پیش‌تر با مفاهیم شریعت، سلطنت مطلقه و سنت‌های دینی شناخته می‌شد، به سادگی امکان‌پذیر نبود (Keddie, ۲۰۰۶).

طرح مسئله این پژوهش بر این واقعیت استوار است که بسیاری از مطالعات پیشین، ورود اندیشه‌های غربی به ایران قاجاری را در چارچوب‌های خطی و تک‌ساحتی بررسی کرده‌اند؛ به گونه‌ای که گویی جامعه ایرانی صرفاً دریافت‌کننده‌ای منفعل از مفاهیم جدید بوده و اندیشه‌های غربی بی‌واسطه و بدون تغییر به ساختار فکری ایرانیان وارد شده‌اند. این در حالی است که بررسی دقیق‌تر متون و اسناد آن دوران نشان می‌دهد که این فرآیند همواره با چالش‌های معنایی، مقاومت‌های سنت‌گرایانه، و تلاش برای بومی‌سازی مفاهیم مدرن همراه بوده است. بنابراین، هدف اصلی این مقاله تحلیل تاریخی-گفتمانی ورود اندیشه‌های غربی به فضای فکری ایران در عصر قاجار است؛ تحلیلی که نه تنها به شناسایی مفاهیم کلیدی وارد شده می‌پردازد، بلکه چگونگی دگرگونی و تفسیر مجدد آن‌ها در بستر بومی را نیز مدنظر قرار می‌دهد (Bayat, ۲۰۰۷).

اهمیت این موضوع از آن‌جا ناشی می‌شود که بسیاری از تحولات سیاسی و اجتماعی معاصر ایران، از انقلاب مشروطه گرفته تا گفتمان‌های معاصر دموکراسی، حقوق بشر و هویت ملی، ریشه در همان منازعه فکری دارند که در عصر قاجار آغاز شد. این منازعه، نه تنها در تقابل میان سنت و تجدد بلکه در چگونگی بازسازی زبان سیاسی ایرانیان نیز قابل ردیابی است. به عبارت دیگر، بررسی گفتمان سیاسی دوره قاجار، فرصتی بی‌بدیل برای فهم عمیق‌تر ساختارهای فکری حال و آینده ایران فراهم می‌سازد (Kamrava, ۲۰۱۳). به‌ویژه با توجه به این‌که بسیاری از متفکران آن دوره، در تلاش برای تطبیق مفاهیم غربی با مبانی اسلامی و فرهنگی ایران بودند، فهم نحوه این ترکیب یا تنش می‌تواند شناخت ما از ویژگی‌های خاص مدرنیته ایرانی را افزایش دهد.

مروری بر پژوهش‌های پیشین در این زمینه نشان می‌دهد که بیشتر مطالعات بر شخصیت‌های مشخصی تمرکز داشته‌اند و ورود اندیشه‌های غربی را از خلال نوشته‌ها و فعالیت‌های افرادی نظیر آخوندزاده، طالبوف، یا مستشارالدوله بررسی کرده‌اند (Hairi, ۱۹۷۷). در عین حال، پژوهش‌هایی نیز بر تأسیس نهادهایی مانند دارالفنون یا تأثیر سفرهای ناصرالدین‌شاه به اروپا پرداخته‌اند (Amanat, ۱۹۹۷). با این حال، خلأ موجود در ادبیات پژوهش، فقدان یک تحلیل گفتمانی فراگیر است که بتواند ساختار معنایی تحول گفتمان سیاسی را در دوره قاجار بازسازی کند. این مقاله قصد دارد با اتخاذ رویکردی بینارشته‌ای و ترکیب روش‌های تاریخ‌نگاری و تحلیل گفتمان، پاسخی به این خلأ بدهد.

یکی دیگر از خلأهای پژوهشی، عدم توجه کافی به لایه‌های پنهان‌تر زبان و قدرت در متون سیاسی آن دوران است. برای مثال، نوشته‌های ملکم‌خان غالباً به‌مثابه ترجمه‌ای از اندیشه‌های لیبرالی غرب تحلیل شده‌اند، در حالی که نگاهی دقیق‌تر به واژگان، استعاره‌ها و ساختارهای نحوی نوشته‌های او نشان می‌دهد که این مفاهیم در دل ساختاری ایرانی-اسلامی بازتعریف شده‌اند. همچنین، مفهوم «قانون» که یکی از محوری‌ترین مفاهیم واردشده از غرب است، در ذهن روشنفکران ایرانی نه تنها به نظم حقوقی نوین بلکه به نظم اخلاقی و دینی نیز پیوند خورده و نوعی «قانون اسلامی-مدرن» را به تصویر کشیده است (Martin, ۱۹۸۹). بنابراین، تحلیل گفتمانی این متون می‌تواند ابعاد ناشناخته‌ای از چگونگی زیست اندیشه مدرن در ساختار سنتی را آشکار سازد.

در نهایت، هدف این مقاله بازسازی روند ورود، تفسیر، و بومی‌سازی مفاهیم سیاسی غربی در گفتمان ایرانی دوره قاجار است، به‌نحوی که بتوان از خلال آن، منطق درونی تحول اندیشه سیاسی در ایران را بهتر درک کرد. در این راستا، مقاله حاضر می‌کوشد تا با بررسی متون تاریخی و سیاسی آن دوران، نه تنها مسیر انتقال مفاهیم بلکه واکنش‌ها، دگرگونی‌ها و بازآفرینی‌های مفهومی را نیز تحلیل کند. بدین ترتیب، پژوهش حاضر گامی در جهت پر کردن خلأ موجود در تحلیل‌های تاریخی گفتمانی از دوره قاجار است؛ تحلیلی که هم بر ساختارهای زبانی و معنایی تمرکز دارد و هم بر بافت سیاسی و اجتماعی گسترده‌تری که این مفاهیم در آن شکل گرفته‌اند. این مقاله در عین وفاداری به اسناد تاریخی، تلاشی است برای ارائه نگاهی نوین و روشمند به یکی از پیچیده‌ترین مقاطع تحول فکری و گفتمانی در تاریخ معاصر ایران.

روش‌شناسی پژوهش

در این پژوهش، از روش تاریخی-تحلیلی برای بررسی نحوه ورود و تحول اندیشه‌های غربی در گفتمان سیاسی ایران دوره قاجار استفاده شده است. این روش امکان می‌دهد تا با تحلیل تحولات فکری، اجتماعی و سیاسی در یک بستر زمانی خاص، به درک مناسبی از زمینه‌ها، عوامل و پیامدهای انتقال مفاهیم نوین سیاسی به جامعه‌ای با پیشینه سنتی مانند ایران قاجاری دست یافت. روش تاریخی-تحلیلی به ویژه برای مطالعه دگرگونی‌های گفتمانی که در پی مواجهه یک نظام فکری بومی با جریان‌های فکری وارداتی پدید می‌آیند، کارآمد است؛ زیرا این روش به جای تمرکز صرف بر رویدادهای تاریخی، تلاش دارد منطق درونی تحولات فکری و معنایی را از دل اسناد، متون، و شواهد بازسازی کند. در این راستا، این مقاله در پی آن نیست که صرفاً یک توالی زمانی از رخدادها و شخصیت‌ها ارائه دهد، بلکه تمرکز اصلی بر تبیین چگونگی شکل‌گیری، چرخش، و تنش‌های موجود در گفتمان سیاسی ایرانی در مواجهه با مفاهیم غربی همچون قانون، آزادی، حکومت ملی، ملت، و عقلانیت مدرن است.

منابع پژوهش حاضر بر پایه مطالعه گسترده و دقیق متون تاریخی، اسناد سیاسی، نامه‌ها، ترجمه‌ها، روزنامه‌ها، سفرنامه‌ها، و آثار اندیشمندان ایرانی دوره قاجار شکل گرفته است. از جمله منابع اصلی می‌توان به نوشته‌های متفکرانی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا یوسف مستشارالدوله، عبدالرحیم طالبوف، و ملکم‌خان اشاره کرد که نمایندگان برجسته تلاش برای بومی‌سازی و در عین حال گسترش اندیشه‌های نوین در ایران به شمار می‌روند. همچنین از متون ترجمه‌شده‌ای که در آن دوران به زبان فارسی درآمدند و اولین مواجهه نخبگان ایرانی با مفاهیم مدرنیته را رقم زدند، بهره گرفته شده است. سفرنامه‌هایی چون «سفرنامه ابراهیم بیگ» یا سفرنامه‌های ناصرالدین‌شاه به اروپا نیز به عنوان متونی غنی از منظر تحلیل تلقی جامعه ایرانی از غرب و مفاهیم آن مورد بررسی قرار گرفته‌اند. این متون از حیث بازنمایی جهان غرب در ذهنیت ایرانی، و همچنین از جهت واکنش‌های فکری و احساسی نخبگان سیاسی و فرهنگی ایران نسبت به تفاوت‌های تمدنی، منابعی ارزشمند برای تحلیل گفتمان سیاسی به شمار می‌روند.

برای تحلیل داده‌های تاریخی گردآوری‌شده، از رویکرد تحلیل گفتمان تاریخی بهره گرفته شده است. این رویکرد با الهام از نظریات میشل فوکو درباره سازوکار قدرت و دانش، به بررسی نحوه تولید، تداوم و تغییر معنا در متون سیاسی پرداخته و می‌کوشد شبکه‌ای از مفاهیم، واژگان، و ساختارهای معنایی را که در هر دوره تاریخی مسلط بوده‌اند، شناسایی و تحلیل کند. در این مقاله، تحلیل گفتمان نه به مثابه یک ابزار زبانی صرف، بلکه به عنوان روشی برای درک تحولات فکری و ایدئولوژیک در جامعه ایرانی قاجاری به کار رفته است. همچنین تلاش شده تا با مقایسه متون تولیدشده در دهه‌های مختلف این دوران، سیر تحول در نحوه فهم و کاربرد مفاهیم مدرن پیگیری شود. به همین منظور، تحلیل محتوای کیفی نیز به صورت مکمل مورد استفاده قرار گرفته است تا بتوان لایه‌های پنهان در ساختار بیانی متفکران را نیز استخراج کرد. در این فرآیند، مؤلف در مواجهه با هر متن، ابتدا واژگان کلیدی، مفاهیم محوری، و شیوه‌های استدلال نویسنده را استخراج کرده و سپس آن‌ها را در شبکه‌ای از روابط مفهومی و گفتمانی قرار داده است. اعتبار این تحلیل‌ها نیز از طریق رجوع متقابل به متون مختلف و تطبیق یافته‌ها با بافت تاریخی-اجتماعی هر دوره مورد سنجش قرار گرفته است.

چارچوب نظری

در تحلیل تحولات فکری و گفتمانی ایران دوره قاجار، تبیین چهارچوب نظری و مفهومی اهمیت بنیادینی دارد، زیرا تنها در پرتو مفاهیم تحلیلی مشخص و نظریه‌هایی منسجم است که می‌توان پیچیدگی ورود اندیشه‌های غربی به فضای فکری و سیاسی ایران را فهمید و واکاوی کرد. در این مقاله، مفاهیمی مانند «گفتمان»، «مدرنیته سیاسی»، «اندیشه غربی» و «بازنمایی قدرت» نه صرفاً به مثابه واژگان تحلیلی بلکه به عنوان مفاهیم پایه در تحلیل معنایی متون سیاسی آن دوران مورد استفاده قرار می‌گیرند. افزون بر این، رویکردهایی چون گفتمان فوکویی، تاریخ‌گرایی نوین، و نظریه انتقال اندیشه چارچوب مفهومی لازم را برای درک سازوکار انتقال، بازآفرینی و بومی‌سازی مفاهیم غربی در گفتمان ایرانی فراهم می‌کنند.

مفهوم «گفتمان» به عنوان سنگ بنای این پژوهش، برگرفته از خوانش‌های متأخر نظریه پردازان پست‌مدرن و به ویژه میشل فوکو است. فوکو گفتمان را نه صرفاً مجموعه‌ای از گفتارها، بلکه به مثابه نظامی از معرفت، قواعد تولید معنا، و شیوه‌هایی از سامان‌دهی به دانش، قدرت و حقیقت می‌فهمد (Foucault, ۱۹۷۲). در چارچوب فوکویی، هر گفتمان نوعی نظم معرفتی خاص را بازتاب می‌دهد که در زمان و مکان معین، تعیین می‌کند چه چیزی می‌تواند گفته شود، چگونه می‌تواند گفته شود و چه کسی مجاز به گفتن آن است. این درک از گفتمان، ابزار مناسبی را برای تحلیل متون سیاسی دوران قاجار در اختیار ما می‌گذارد؛ زیرا روشن

می‌سازد که چگونه مفاهیمی مانند «قانون»، «ملت» یا «آزادی» در بستری متفاوت از منشأ غربی خود، معنایی تازه یافتند و در شبکه‌های معنایی جدیدی جای گرفتند. فوکو همچنین بر رابطه درونی میان دانش و قدرت تأکید دارد؛ به گونه‌ای که تولید معرفت همواره با سازوکارهای سلطه و کنترل گره خورده است. بدین ترتیب، انتقال اندیشه‌های غربی را نمی‌توان صرفاً انتقال مجموعه‌ای از ایده‌ها تلقی کرد، بلکه باید آن را بخشی از بازآرایی قدرت و ساختارهای مشروعیت در گفتمان سیاسی قاجار دانست (Flyvbjerg, ۲۰۰۱).

در امتداد این رویکرد، مفهوم «مدرنیته سیاسی» نیز به مثابه یک چرخش اساسی در مفاهیم بنیادین حکومت‌داری، قانون‌گذاری، و هویت جمعی مورد استفاده قرار می‌گیرد. مدرنیته سیاسی به آن دسته از تغییرات ساختاری و مفهومی اشاره دارد که در سده‌های هجدهم و نوزدهم میلادی در غرب پدید آمد و منجر به شکل‌گیری دولت ملی، حقوق فردی، مشارکت سیاسی، و عقلانیت نهادی شد (Habermas, ۱۹۸۷). در ایران دوره قاجار، مواجهه با مدرنیته سیاسی نه در قالب انتقال کامل نهادهای غربی، بلکه در قالب مواجهه‌ای گفتمانی با مفاهیم بنیادین صورت گرفت. در نتیجه، مفاهیمی چون «ملت»، «مشروطه»، «عدالت»، و «مجلس» درون ساختار گفتمانی ایرانی، بار معنایی خاصی یافتند که گاه به شدت با معنای اصلی آن‌ها در متون غربی تفاوت داشتند. این فرایند را می‌توان نوعی بازخوانی مفهومی (resemanticization) دانست که در آن مفاهیم مدرن، با مفاهیم سنتی پیوند خورده و درون نظام معناشناختی بومی بازآرایی می‌شوند (Wagner, ۲۰۰۱).

مفهوم «اندیشه غربی» نیز در این مقاله نه به عنوان مجموعه‌ای یکپارچه و همگون از ایده‌ها، بلکه به مثابه منظومه‌ای چندلایه از اندیشه‌های سیاسی، فلسفی و اجتماعی تلقی می‌شود که از بسترهای متنوع تاریخی و جغرافیایی نشأت گرفته‌اند. از این رو، واژه «غرب» در اینجا بیش از آن که به مکان جغرافیایی خاصی اشاره کند، به نمادی از مدرنیته و نحوه خاصی از تفکر و سازمان‌دهی اجتماعی دلالت دارد. ورود این اندیشه‌ها به ایران نه از طریق گفت‌وگوی مستقیم و فلسفی، بلکه عمدتاً از طریق ترجمه، سفرنامه‌نویسی، آموزش نظامی، و تأسیس نهادهای مدرن مانند دارالفنون صورت گرفت (Makki, ۲۰۱۴). در این فرایند، اندیشه‌هایی مانند قرارداد اجتماعی، عقلانیت مدرن، حقوق بشر، و تفکیک قوا، با ترجمه‌های ناقص، ناقص‌الساختار و گاه مغشوش وارد فضای فکری ایران شدند. با این حال، همین ترجمه‌ها نیز بستری را برای بازاندیشی در مفاهیم سیاسی سنتی فراهم کردند و نقش اساسی در شکل‌گیری گفتمان جدید ایفا نمودند (Boroujerdi, ۱۹۹۶).

مفهوم «بازنمایی قدرت» در این تحلیل نقشی کلیدی دارد، چرا که گفتمان سیاسی هر دوره‌ای از تاریخ، از خلال شیوه‌های خاصی به بازنمایی نظم قدرت می‌پردازد. در ایران قاجاری، قدرت سیاسی بیش از آن که بر مبنای قانون یا نهادهای نمایندگی سامان یابد، بر مبنای مشروعیت دینی و سنتی و رابطه شخصی شاه با رعایا استوار بود. اما با ورود اندیشه‌های غربی، این ساختارهای بازنمایی دچار بحران شد. گفتمان‌های نوظهوری که از زبان روشنفکرانی مانند آخوندزاده، طالبوف، و مستشارالدوله سخن می‌گفتند، سعی در بازتعریف قدرت، تغییر الگوهای فرمان‌روایی، و مشروعیت‌بخشی به اشکال نوینی از حاکمیت داشتند؛ حاکمیتی که بر مبنای قانون، قرارداد اجتماعی، و مشارکت ملت بنا شده بود (Algar, ۲۰۰۰). در این راستا، بازنمایی قدرت از فرم سلطنتی-پدرسالارانه به فرم قانونی-نهادی تغییر یافت و همین دگرگونی معنایی، ریشه بسیاری از تحولات سیاسی قرن بیستم ایران شد.

برای درک بهتر فرآیند انتقال مفاهیم، از نظریه «انتقال اندیشه» نیز بهره گرفته شده است. این نظریه که در حوزه مطالعات تطبیقی اندیشه سیاسی رشد یافته، بر آن است که انتقال مفاهیم از یک زمینه فکری به زمینه‌ای دیگر، همواره با نوعی بازآفرینی، بازخوانی و بومی‌سازی همراه است (Becker & Ravel, ۲۰۰۶). به عبارت دیگر، مفاهیم وارداتی هیچ‌گاه به همان صورتی که در خاستگاه اولیه خود معنا دارند، در بافت جدید ظاهر نمی‌شوند. بلکه این مفاهیم در حین ورود، در

مواجهه با زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و زبانی جامعه پذیرنده دچار دگرگونی می‌شوند. در مورد ایران دوره قاجار، این فرایند به‌صورت ویژه‌ای رخ داده است؛ چرا که مفاهیمی چون «حریت»، «قانون»، و «حقوق ملت» نه تنها به‌مثابه ابزارهای سیاسی، بلکه به‌مثابه مقولات اخلاقی، دینی و حتی شاعرانه وارد زبان فارسی شده‌اند. بررسی این فرایند پیچیده، بدون در نظر گرفتن نظریه انتقال اندیشه و قابلیت‌های آن در تحلیل بین‌فرهنگی، امکان‌پذیر نخواهد بود (Seth, ۲۰۰۷).

در تقاطع این رویکردها، استفاده از تاریخ‌گرایی نوین نیز سودمند است. برخلاف تاریخ‌نگاری سنتی که بر بازسازی خطی وقایع تاریخی تأکید دارد، تاریخ‌گرایی نوین تلاش می‌کند تا از دل متون، ساختارهای قدرت و معنا را استخراج کند و فهمی گفتمانی از گذشته ارائه دهد. این رویکرد که به‌ویژه در آثار هایدن وایت و دومینیک لاکاپرا نمایان شده است، به ما اجازه می‌دهد تا متون سیاسی قاجاری را نه فقط به‌مثابه بازتاب واقعیات تاریخی بلکه به‌عنوان سازندگان معنای تاریخی تحلیل کنیم (White, ۱۹۷۳). بدین ترتیب، هر متن سیاسی به یک میدان مبارزه برای تولید معنا و بازتعریف قدرت بدل می‌شود.

در نهایت، چهارچوب نظری این مقاله بر تلفیق تحلیل گفتمان فوکویی، مفاهیم مدرنیته سیاسی، نظریه انتقال اندیشه، و تاریخ‌گرایی نوین استوار است؛ رویکردی که تلاش می‌کند با نگاهی بینارشته‌ای، فرایند ورود، بازآفرینی و تثبیت مفاهیم سیاسی غربی در ایران عصر قاجار را در زمینه‌های زبانی، مفهومی و قدرت‌محور بررسی کند. این تلفیق روشی انعطاف‌پذیر اما دقیق برای تحلیل تاریخی-مفهومی فراهم می‌سازد که می‌تواند ابعاد پنهان اما تعیین‌کننده‌ای از تحولات سیاسی ایران را آشکار سازد.

پیش‌زمینه تاریخی گفتمان سیاسی در ایران پیش از قاجار

درک عمیق از تحولات گفتمان سیاسی ایران در دوره قاجار، مستلزم بررسی ریشه‌ها و بنیان‌های فکری و سیاسی‌ای است که در دوران پیشاقاجاری به‌ویژه در عصر صفوی و زندیه شکل گرفته‌اند. زیرا بسیاری از مفاهیم، نهادها و شیوه‌های اندیشیدن به سیاست، قدرت، مشروعیت و نسبت آن‌ها با دین و جامعه، در بستر همین سنت‌های پیشین قوام یافته‌اند و ورود اندیشه‌های مدرن غربی به گفتمان ایرانی، در تضاد یا تقابل با این ساختارها معنا پیدا می‌کند. بنابراین، بررسی دقیق گفتمان سیاسی در دوره‌های صفویه و زندیه، از حیث شناسایی بنیادهای نظری حکومت، نقش فقیهان و علمای دین، ساختارهای اقتدار سیاسی، و تلقی از «دیگری» یعنی دنیای خارج، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

در دوره صفویه، سیاست و دین در پیوندی ساختاری و ایدئولوژیک با یکدیگر قرار گرفتند، به گونه‌ای که برای نخستین بار پس از اسلام، تشیع دوازده‌امامی به‌عنوان مذهب رسمی دولت اعلام شد و مشروعیت سلطنت نه‌فقط از قدرت نظامی یا نسب پادشاه، بلکه از حمایت علما و نهادهای دینی برمی‌خاست. این تحول، ساختار گفتمان سیاسی را به‌گونه‌ای شکل داد که حکومت مشروع، حکومتی بود که نه‌تنها نظم دنیوی را برقرار می‌کرد، بلکه حافظ شرع و دین نیز بود. به‌عبارت دیگر، حاکم ایده‌آل در نظام صفوی کسی بود که «ظلاله» تلقی می‌شد و وظیفه‌اش حراست از دین و اجرای احکام آن در چارچوب شریعت بود (Newman, ۲۰۰۶). در این دوره، نوعی هم‌پوشانی میان ساختار قدرت سیاسی و اقتدار دینی شکل گرفت و نظام سیاسی ایران از درون نهاد روحانیت مشروعیت خود را بازتولید می‌کرد. هرچند در عمل، پادشاهان صفوی قدرت را به‌شکل متمرکز در اختیار داشتند و روحانیون در مقام وابستگان ایدئولوژیک عمل می‌کردند، اما وابستگی ایدئولوژیک حاکمان به دین، نوعی قالب فکری فراهم آورد که بعدها بر واکنش‌ها نسبت به اندیشه‌های سکولار غربی تأثیر گذاشت (Arjomand, ۱۹۸۴).

از منظر ساختار گفتمانی، اندیشه سیاسی در دوره صفویه بیش از آنکه بر مفاهیم عرفی مانند قانون بشری، قرارداد اجتماعی یا حقوق شهروندی استوار باشد، بر مفاهیمی همچون «عدل»، «شریعت»، «بیعت» و «امامت» مبتنی بود. در چنین نظامی، عقلانیت سیاسی نه از جنس عقل ابزاری یا سودگرایانه، بلکه از نوعی عقلانیت دینی نشأت می‌گرفت که مبتنی بر اصول فقهی و سنت‌های مذهبی بود. مفاهیمی چون آزادی، قانون عرفی، یا مشارکت سیاسی که بعدتر توسط اندیشه‌های غربی وارد فضای فکری ایران شدند، در این چارچوب پیشاسکولار جایگاهی نداشتند و گاه به‌عنوان تهدیدی برای نظم دینی تلقی می‌شدند (Hairi, ۱۹۷۷). از این‌رو، می‌توان گفت که در دوره صفویه، سیاست نه عرصه‌ای مستقل از دین، بلکه بخشی از منظومه شرعی و اخلاقی گسترده‌تری بود که توسط فقیهان تفسیر و مشروعیت‌بخشی می‌شد.

در کنار این ساختار ایدئولوژیک، نحوه مواجهه ایران صفوی با دنیای خارج نیز نشان‌دهنده ویژگی‌های خاصی از گفتمان سیاسی آن دوران است. اگرچه صفویان روابط تجاری و سیاسی گسترده‌ای با قدرت‌های اروپایی مانند پرتغال، هلند، فرانسه و انگلستان برقرار کردند، اما تلقی آن‌ها از غرب نه به‌مثابه الگویی برای پیشرفت یا تحول سیاسی، بلکه بیشتر به‌عنوان طرفی برای تعامل نظامی، اقتصادی و تاکتیکی بود. ارتباطات صفویان با اروپا در قالب سفارت‌خانه‌ها، تبادل هدایا و نامه‌نگاری‌های رسمی باقی ماند و به ندرت موجب تحول در دستگاه‌های فکری و نظری ایرانیان شد (Matthee, ۲۰۱۱). غرب در ذهنیت صفوی، نه منبع اندیشه، بلکه بیشتر معادلی برای «کافر» یا «فرنگی» بود که از حیث نظام ارزشی، دینی و فرهنگی، تفاوتی بنیادی با جهان اسلام داشت. بنابراین، می‌توان گفت که گفتمان سیاسی صفوی اساساً درون‌نگر و سنت‌گرا بود و به‌ندرت به نقد خود یا جستجوی الگوهای بدیل می‌پرداخت.

با فروپاشی صفویان و گذار به دوره افشاری و سپس زندیه، گفتمان سیاسی ایران وارد مرحله‌ای از بی‌ثباتی ساختاری و بحران مشروعیت شد. نادرشاه افشار، علی‌رغم قدرت نظامی خارق‌العاده‌اش، نتوانست بنیان‌های فکری جدیدی برای حکومت فراهم آورد. او در غیاب مشروعیت مذهبی، بر سلطه نظامی متکی بود و تلاش‌های او برای نزدیکی میان مذاهب اسلامی، اگرچه با نوعی اعتدال سیاسی، کاهش فشارهای مذهبی، و بهبود نسبی در نظم عمومی همراه بود، اما از حیث نظری تحول کوتاه‌زنده به‌ویژه حکومت کریم‌خان، اگرچه با نوعی اعتدال سیاسی، کاهش فشارهای مذهبی، و بهبود نسبی در نظم عمومی همراه بود، اما از حیث نظری تحول چشمگیری را رقم نزد. گفتمان سیاسی زندیه همچنان بر محور سلطنت، عدالت شاهانه و اخلاق اسلامی استوار بود و مفاهیم مدرن حقوقی یا مشارکتی در آن حضور نداشتند.

نکته مهم در بررسی گفتمان سیاسی دوران زندیه، تمرکز بر چهره شاه به‌عنوان حامی عدالت، امنیت و رفاه عمومی است. در این دوره، مفاهیم سنتی مانند «عدل» و «مروت» بیش از هر چیز معیار مشروعیت سیاسی بودند و شاه مطلوب، کسی بود که «رعیت‌پرور» و «عدل‌گستر» باشد. از این‌رو، نظم سیاسی در دوران زندیه، بیشتر بر اخلاق و صفات فردی حاکم متکی بود تا بر نهادهای قانونی یا مشارکت اجتماعی. این ویژگی، موجب شد که هرگونه بازاندیشی ساختاری در باب نظم سیاسی در این دوره به تعویق افتد و زمینه برای پذیرش گفتمان‌های جدید سیاسی در دوره‌های بعدی فراهم نشود (Lambton, ۱۹۸۰). در واقع، زندیه را باید نقطه‌ای از تداوم سنت‌های سلطنتی ایرانی دانست که هنوز به مرحله نقد یا بازسازی مفهومی نرسیده بود.

نکته مهم دیگر در گفتمان پیشاقاجاری، نبود نهادهای مدنی یا مشارکتی در معنای مدرن آن است. اگرچه در شهرها صنوف، علما و بزرگان نقش‌هایی در اداره امور ایفا می‌کردند، اما هیچ‌گاه این نهادها به صورت ساختاریافته و نهادینه‌شده در نیامدند. در غیاب این نهادها، ارتباط میان دولت و جامعه عمدتاً از طریق رابطه‌ای عمودی و مبتنی بر سلطه تبلور می‌یافت. بنابراین، در دوران صفویه و زندیه، سیاست به‌معنای مدرن آن—یعنی سامان‌یافتگی بر اساس قانون، مشارکت عمومی،

تفکیک قوا و شفافیت نهادی—هنوز پا نگرفته بود و اندیشه سیاسی همچنان در چارچوبی سنتی، شرعی، و سلطنت‌محور بازتولید می‌شد (Avery, Hambly, ۱۹۹۱ & Melville).

با توجه به آنچه گفته شد، گفتمان سیاسی ایران در دوران پیشاقاجاری در بستری از سنت دینی، سلطنت مطلقه، و عقلانیت فقهی شکل گرفته بود. این گفتمان، به‌رغم انسجام درونی، در برابر تغییرات ساختاری مقاومت می‌کرد و ظرفیت اندکی برای جذب اندیشه‌های نوین داشت. بنابراین، زمانی که در دوره قاجار اندیشه‌های غربی وارد این فضا شدند، نه تنها با یک گفتمان خشتی روبرو نشدند، بلکه با نظام معنایی پیچیده و ریشه‌داری مواجه شدند که هرگونه مفهوم جدیدی را یا در خود جذب می‌کرد و یا آن را طرد می‌نمود. درک این بستر گفتمانی، برای تحلیل دقیق‌تر از تحولات دوره قاجار و ظهور اندیشه‌های مدرن سیاسی در ایران، ضرورتی بنیادین دارد.

زمینه‌های ورود اندیشه‌های غربی در عصر قاجار

ورود اندیشه‌های غربی به گفتمان سیاسی ایران در دوره قاجار، نه پدیده‌ای دفعی و ناگهانی، بلکه حاصل مجموعه‌ای پیچیده از تحولات ساختاری، بین‌المللی و فرهنگی بود که از نیمه اول قرن نوزدهم به‌تدریج فضای فکری، سیاسی و اجتماعی ایران را دگرگون ساخت. این روند را می‌توان در پیوند با عواملی همچون شکست‌های نظامی در برابر قدرت‌های اروپایی، گسترش روابط دیپلماتیک با غرب، سفر نخبگان ایرانی به اروپا، جنبش ترجمه و انتقال متون علمی و سیاسی، تأسیس نهادهای آموزشی جدید مانند دارالفنون، و نهایتاً شکل‌گیری جریان روشنفکری ایرانی مورد تحلیل قرار داد. ترکیب این عوامل نه تنها موجب انتقال مفاهیم جدید به درون ساختار فکری سنتی ایران شد، بلکه بستری را برای تحول در الگوهای مشروعیت، عقلانیت سیاسی و مفهوم دولت فراهم آورد.

نخستین و شاید بنیادی‌ترین عامل در تسریع مواجهه ایران با اندیشه‌های غربی، شکست‌های نظامی ایران از امپراتوری روسیه در جنگ‌های اوایل قرن نوزدهم بود. این شکست‌ها که به معاهدات ننگین گلستان (۱۸۱۳) و ترکمانچای (۱۸۲۸) انجامید، زنگ خطری برای نخبگان سیاسی و نظامی ایران بود و ضعف‌های ساختاری دولت قاجار را آشکار کرد. برای نخستین بار در تاریخ ایران، حاکمان و اندیشمندان ایرانی با پرسش جدی مواجه شدند که چرا دولت اسلامی در برابر ارتش کافر روس چنین شکست می‌خورد؟ این پرسش نه فقط جنبه نظامی، بلکه وجوه عمیق‌تری از نسبت میان قدرت، عقلانیت، دانش و سیاست را به چالش کشید (Avery, Hambly & Melville, ۱۹۹۱). در واکنش به این وضعیت، تلاش‌هایی برای اصلاح ساختار نظامی آغاز شد؛ اما به‌تدریج توجه از تجهیزات و فنون جنگی به ساختارهای فکری و نهادی جلب شد. این روند در نوشته‌ها و اقدامات شخصیت‌هایی چون عباس‌میرزا و قائم‌مقام‌فراهانی به‌وضوح قابل مشاهده است، آن‌جا که ضمن اعزام دانشجویان ایرانی به اروپا، از ضرورت آموختن «اسرار ترقی غرب» سخن گفته می‌شود (Keddie, ۲۰۰۶).

عامل مهم دیگر در این فرایند، گسترش روابط دیپلماتیک ایران با دولت‌های اروپایی بود. در دوران قاجار، حضور سفیران اروپایی در دربار ایران و ارسال سفیران ایرانی به دربارهای غربی، نه تنها تبادل سیاسی و اقتصادی را افزایش داد، بلکه زمینه‌ای برای انتقال ایده‌ها، تصاویر و نگرش‌های نوین فراهم ساخت. این تبادلات دیپلماتیک اغلب با ارائه هدایای فرهنگی، کتاب، نقشه، و متون علمی همراه بود و امکان آشنایی نخبگان ایرانی با مفاهیم مدرن دولت، قانون، و حقوق بین‌الملل را فراهم می‌کرد (Atabaki, ۲۰۰۰). همچنین، همین روابط سبب شد تا اروپاییان تصویری خاص از ایران بسازند و متقابلاً ایرانیان نیز به بازاندیشی در تصویر خود از غرب پردازند. سفرنامه‌های ایرانیانی که از سوی دولت یا شخصاً به اروپا رفتند، در این میان نقش مهمی در انتقال آگاهی‌ها ایفا کردند. آثاری چون

«سفرنامه حاج سیاح»، «سفرنامه ابراهیم‌بیگ» و «خاطرات اعتمادالسلطنه» نه تنها توصیف‌هایی از مظاهر تمدن غربی ارائه می‌دادند، بلکه بازتاب دهنده دگرگونی در شیوه دیدن و تفسیر واقعیت از سوی روشنفکران ایرانی بودند (Gheissari, ۱۹۹۸).

یکی از مهم‌ترین بسترهای انتقال اندیشه، ترجمه متون غربی بود. در نیمه دوم قرن نوزدهم، با گسترش نهضت ترجمه، بسیاری از آثار فلسفی، حقوقی، تاریخی و علمی غربی به زبان فارسی ترجمه شد. مترجمانی مانند میرزا ملک‌خان، میرزا یوسف مستشارالدوله، و میرزا فتحعلی آخوندزاده نقش مهمی در این فرآیند ایفا کردند. ملک‌خان، که خود مدتی در اروپا زیسته بود، با نگارش رساله‌هایی مانند «کتابچه غیبی»، «قانون»، و «سردبیری روزنامه قانون»، سعی در معرفی نظام سیاسی غربی و ضرورت قانون‌گرایی در ایران داشت (Boroujerdi, ۱۹۹۶). مستشارالدوله نیز در رساله معروف «یک کلمه» قانون را نه تنها شرط اساسی پیشرفت، بلکه اساس انسانیت و تمدن می‌دانست. او نوشت که تمام ترقی غرب، در یک کلمه نهفته است: قانون (Hairi, ۱۹۷۷). در این نوشته‌ها، مفاهیمی چون آزادی، قانون، برابری، مشارکت، و حقوق ملت برای نخستین بار وارد زبان سیاسی ایرانی شد و به‌تدریج به بنیان‌گذار گفتمانی جدید بدل شد.

در کنار ترجمه، تأسیس نهادهای آموزشی جدید نقش تعیین‌کننده‌ای در تسریع این فرایند داشت. تأسیس دارالفنون در سال ۱۸۵۱، نقطه عطفی در نهادینه‌سازی آموزش مدرن در ایران بود. این مؤسسه که با همت امیرکبیر راه‌اندازی شد، با هدف آموزش علوم جدید به جوانان ایرانی، به‌ویژه در حوزه‌های مهندسی، پزشکی و علوم نظامی، تأسیس شد و از اساتید اروپایی برای تدریس بهره گرفت (Amanat, ۱۹۹۷). دارالفنون نه تنها دانش فنی نوین را به ایران آورد، بلکه با تضعیف انحصار علمای دینی بر آموزش، زمینه را برای ظهور نوعی عقلانیت علمی و تجربی در جامعه فراهم ساخت. دانش‌آموختگان دارالفنون اغلب به نخبگان جدید سیاسی، دیپلمات‌ها و روشنفکران دوره قاجار بدل شدند و در ترویج اندیشه‌های جدید، نقش فعالی ایفا کردند.

در چنین فضایی، روشنفکری ایرانی نیز به‌تدریج شکل گرفت. جریان روشنفکری در ایران، برخلاف همتایان غربی خود که عمدتاً از دل فلسفه یا دانشگاه پدید آمدند، در بستر تجربه شکست، بحران مشروعیت، و ناکارآمدی ساختارهای سنتی سیاسی متولد شد. روشنفکران ایرانی، برخلاف روحانیون سنت‌گرا یا دیوان‌سالاران محافظه‌کار، به دنبال طرح بدیل‌هایی برای نظم موجود بودند. آنان با بهره‌گیری از اندیشه‌های سیاسی غرب، تلاش کردند تا مفاهیم جدیدی را وارد گفتمان ایرانی کنند و ساختارهای قدرت، مشروعیت و هویت را بازآفرینی نمایند (Martin, ۱۹۸۹). این روشنفکران، که گاه در لباس دیپلمات، گاه مترجم، گاه معلم و گاه نویسنده ظاهر می‌شدند، نقش واسطه‌های فرهنگی و معرفتی میان ایران و غرب را ایفا کردند. آنان با بازنگری در مفاهیم سنتی مانند عدالت، سلطنت، و شریعت، مفاهیمی چون ملت، قانون، و آزادی را وارد قاموس فکری ایرانی کردند.

از این‌رو، می‌توان گفت که زمینه‌های ورود اندیشه‌های غربی در ایران قاجاری، در تلاقی میان شکست‌های سیاسی-نظامی، بحران‌های مشروعیت، روابط بین‌المللی، نهضت ترجمه، اصلاحات آموزشی، و ظهور روشنفکری ایرانی معنا می‌یابد. این فرآیند اگرچه در ظاهر صرفاً واردات مفاهیم بود، اما در واقع نوعی بازسازی گفتمانی و تحول در شیوه اندیشیدن به سیاست و جامعه را رقم زد. جامعه‌ای که تا پیش از آن سیاست را در قالب شریعت و سلطنت تعریف می‌کرد، اکنون با مفاهیمی مواجه می‌شد که بنیادهای مشروعیت، قدرت و هویت را به چالش می‌کشید. این تحول اگرچه در دوره قاجار به بلوغ نرسید، اما زمینه‌ساز جنبش مشروطه و تکوین مدرنیته ایرانی در قرن بیستم شد.

تحلیل محتوای گفتمان سیاسی قاجار

پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران

گفتمان سیاسی دوران قاجار در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، عرصه‌ای است که در آن جدال میان سنت و تجدد، شریعت و قانون، سلطنت و ملت، و نهایتاً شرق و غرب، در قالب زبان، نوشتار و ساختار مفهومی متفکران آن دوران بازتاب یافته است. روشنفکران و نویسندگانی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، عبدالرحیم طالبوف، میرزا یوسف مستشارالدوله و میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، هر یک با تکیه بر تجربه زیسته، آشنایی با تمدن غرب، و دغدغه‌مندی نسبت به عقب‌ماندگی ایران، به بازآفرینی گفتمان سیاسی پرداختند که در آن مفاهیم مدرن با واژگان سنتی درهم‌تنیده شده‌اند. تحلیل محتوای این متون، نه تنها امکان درک معناشناسی نوظهور مفاهیمی چون قانون، ملت، آزادی، پیشرفت و عقلانیت را فراهم می‌آورد، بلکه چگونگی مقاومت یا تطبیق ساختارهای فکری سنتی با این مفاهیم جدید را نیز روشن می‌سازد.

میرزا فتحعلی آخوندزاده را می‌توان از نخستین روشنفکرانی دانست که با صراحت تمام، ضرورت گسست از سنت و دگرگونی در ساختار فکری جامعه ایرانی را طرح کرد. او که تجربه زیست در قفقاز و آشنایی نزدیک با سیاست و آموزش روسیه تزاری را داشت، در نوشته‌هایی چون مکتوبات کمال‌الدوله با لحنی نقادانه و طنزآمیز، بی‌ثباتی نظام حکومتی، جهل طبقه حاکمه و ناتوانی نهادهای سنتی را به چالش می‌کشد (Amanat, 1997). در این نوشته‌ها، مفاهیم قانون و عقلانیت از جایگاهی ممتاز برخوردارند. آخوندزاده قانون را نه تنها ابزاری برای نظم، بلکه جوهر مدنیت تلقی می‌کرد و عقلانیت را به‌عنوان معیار سنجش همه نهادهای اجتماعی، دینی و سیاسی در نظر می‌گرفت. او بر آن بود که بدون غلبه بر خرافات، تعصبات دینی و جهل عمومی، امکان تحقق جامعه‌ای قانون‌مند و عقل‌محور وجود ندارد. تحلیل زبان و ساختار روایی نوشته‌های او نشان می‌دهد که عقلانیت نزد او عمدتاً از جنس عقل مدرن اروپایی است که باید در برابر عقل سنتی و شرعی قرار گیرد (Boroujerdi, 1996).

میرزا آقاخان کرمانی، متفکری دیگر از نسل دوم روشنفکران ایرانی است که در نوشته‌هایی چون سه مکتوب و شرح احوال ایران، به بازاندیشی بنیادین در باب تاریخ، سیاست و هویت ایرانی می‌پردازد. او برخلاف آخوندزاده که نقدش ناظر بر سنت و دین است، بیش‌تر به کاوش در ریشه‌های زوال تاریخی ایران و ناتوانی فرهنگی جامعه ایرانی در پذیرش مدرنیته می‌پردازد. در گفتمان کرمانی، مفاهیم ملت و پیشرفت برجستگی خاصی دارند. او مفهوم ملت را به‌عنوان یک کلیت تاریخی و فرهنگی تعریف می‌کند که باید از خمودگی‌های رهایی یابد و به آگاهی سیاسی دست یابد (Gheissari, 1998). ملت نزد او نه توده‌ای تابع و منفعل، بلکه جامعه‌ای فعال، منتقد و قانون‌مدار است. از سوی دیگر، پیشرفت در اندیشه کرمانی، مفهومی تک‌بعدی و صرفاً مادی نیست، بلکه با اصلاح زبان، آموزش و فهم تاریخ گره خورده است. از خلال نوشته‌های او می‌توان دید که چگونه مفاهیم مدرن، به‌تدریج از سطح ترجمه به لایه‌های عمیق‌تری از ساختار فکری ایرانی راه می‌یابند و بخشی از زبان نقد قدرت می‌شوند (Martin, 1989).

عبدالرحیم طالبوف نیز از جمله چهره‌هایی است که با تکیه بر عقلانیت، آموزش، و تجربه عملی در حوزه تجارت و علم، کوشید تا طرحی جامع از تجدد ارائه دهد. در کتاب‌های مسالک‌المحسنین و احکام‌الطبیعه، طالبوف زبان داستانی و فلسفی را با هم ترکیب می‌کند و مخاطب ایرانی را با مفاهیمی چون آزادی، قانون، وجدان، و نظم مدنی آشنا می‌سازد. قانون در نظر او، نه صرفاً مجموعه‌ای از قواعد بلکه ساختاری فرهنگی و اخلاقی است که از دل آگاهی جمعی برمی‌خیزد. آزادی نزد طالبوف، آزادی فکری و اخلاقی است، نه فقط آزادی سیاسی. او بر آن است که بدون پرورش عقل فردی و عمومی، هیچ قانونی پایدار نخواهد بود و هیچ آزادی معناداری شکل نخواهد گرفت (Hairi, 1977). طالبوف با بیانی روان و ساده، تلاش کرد مفاهیم مدرن را در قالب‌هایی قابل‌فهم برای عموم مردم

بازسازی کند و بدین‌گونه، زبان تجدد را به زبان عمومی نزدیک سازد. در تحلیل گفتمان او، مفاهیم مدرن در پیوند با وظایف فردی و اجتماعی معنا می‌یابند و از انتزاع به زندگی روزمره منتقل می‌شوند.

میرزا یوسف مستشارالدوله را نیز باید از متفکرانی دانست که با نوشتن رساله یک کلمه، یکی از برجسته‌ترین متون گفتمانی دوره قاجار را خلق کرد. در این رساله، که ساختاری ساده اما محتوایی عمیق دارد، مستشارالدوله بیان می‌کند که تمام پیشرفت غرب در یک کلمه خلاصه می‌شود: قانون (Keddie, 2006). از نظر او، قانون‌مندی معیار عقلانیت، عدالت، و انسانیت است. او قانون را نه از منظر فقهی یا دینی، بلکه از منظر نظم اجتماعی، برابری و عدالت بررسی می‌کند و آن را لازمه اصلی سعادت عمومی می‌داند. تحلیل زبانی این رساله نشان می‌دهد که مستشارالدوله تلاش دارد میان مفاهیم مدرن و سنت دینی پیوند برقرار کند. او با استناد به منابع اسلامی، سعی می‌کند نشان دهد که قانون‌گرایی نه تنها با دین در تضاد نیست، بلکه در جوهر شریعت نیز وجود دارد. این تلاش برای بومی‌سازی مفاهیم مدرن، از ویژگی‌های بارز گفتمان سیاسی میانه‌رو در دوران قاجار است (Amanat, 1997).

میرزا ملک‌خان ناظم‌الدوله، شاید تأثیرگذارترین روشنفکر قاجاری در قلمرو سیاست‌ورزی عملی و نظری باشد. او که مدتی به‌عنوان دیپلمات در کشورهای اروپایی فعالیت داشت، از تجربه عینی ساختارهای حکومتی غرب بهره برد و با نگارش مقالات متعدد در روزنامه قانون، نقش بی‌بدیلی در ترویج مفاهیم مدرن سیاسی ایفا کرد. قانون نزد ملک‌خان نه فقط نظم حقوقی، بلکه اصل سامان‌دهی قدرت و ابزار نقد استبداد بود. در نوشته‌های او، ملت از یک کلیت فرهنگی به سوژه‌ای سیاسی بدل می‌شود که باید در سرنوشت خود دخالت کند و از طریق مجلس، نمایندگی سیاسی بیابد. آزادی نزد او مفهومی سیاسی-مدنی است که در پیوند با مسئولیت اجتماعی معنا می‌یابد و عقلانیت، بنیان هرگونه تحول اجتماعی است (Boroujerdi, 1996). زبان نوشتار ملک‌خان، آمیزه‌ای از طنز، استدلال و استناد به شریعت است و همین ویژگی موجب شده که خوانندگان سنتی نیز با آن ارتباط برقرار کنند. در تحلیل گفتمان او، می‌توان نوعی تلفیق میان مدرنیته حقوقی و سنت اسلامی را مشاهده کرد که کوششی اصیل در راه بازآفرینی نظم جدید است.

تحلیل محتوای این متون نشان می‌دهد که روشنفکران قاجاری، هرچند از زمینه‌های فکری و تجربی متفاوتی برخاسته‌اند، اما در تلاش برای بازسازی گفتمان سیاسی ایران، بر مفاهیمی چون قانون، ملت، آزادی، عقلانیت و پیشرفت به‌عنوان ارکان نظم نوین تأکید دارند. با این حال، شیوه‌های بازنمایی این مفاهیم متنوع است: برخی از آنان مانند آخوندزاده، به گسست کامل از سنت می‌اندیشند؛ برخی مانند مستشارالدوله، در پی آشتی مفاهیم نو با مبانی دینی هستند؛ و برخی مانند ملک‌خان، به راه‌حل‌های نهادی برای مشکلات سیاسی تأکید می‌ورزند. آنچه در همه این گفتمان‌ها مشترک است، تلاشی گفتمانی برای گذار از نظم سلطنتی مطلقه به نظامی مبتنی بر قانون، مشارکت، و آگاهی عمومی است.

در مجموع، می‌توان گفت که گفتمان سیاسی دوره قاجار، با وجود محدودیت‌ها، پایه‌گذار زبان سیاسی جدیدی در ایران شد؛ زبانی که مفاهیم مدرن را به شیوه‌هایی گوناگون بازتولید کرد و امکان طرح بدیل‌هایی برای نظم استبدادی موجود را فراهم ساخت. این زبان، هم‌زمان آینه تحولات اجتماعی بود و موتور محرکه جنبش‌های سیاسی، به‌ویژه جنبش مشروطه. تحلیل محتوای این گفتمان‌ها، ما را با دینامیک پیچیده‌ای از انتقال، تطبیق، و بازسازی مفاهیم آشنا می‌سازد که برای فهم مدرنیته ایرانی اهمیت اساسی دارد.

مقاومت‌ها و تطبیق‌ها

ورود اندیشه‌های غربی به ایران در دوره قاجار، تنها به معنای نفوذ یک سری مفاهیم نوین در عرصه سیاست و اجتماع نبود، بلکه به‌مثابه یک چالش بنیادین برای نظم معنایی و ارزشی سنتی نیز عمل کرد. مفاهیمی چون قانون، آزادی، عقلانیت، و حکومت مردم‌سالار، که از غرب وارد گفتمان سیاسی ایران شدند، در بستری پا گذاشتند که قرن‌ها با سنت‌های اسلامی، عرف سیاسی سلطنتی، و ساختارهای پیچیده فرهنگی شکل گرفته بود. از این‌رو، این ورود با مقاومت‌هایی جدی از سوی گروه‌های مختلف روبرو شد؛ مقاومت‌هایی که نه صرفاً واکنش به مفاهیم غربی بلکه دفاع از ساختارهای قدرت، نظام معرفتی و شیوه‌های زندگی سنتی تلقی می‌شد. در عین حال، بخشی از نخبگان دینی و سیاسی، به‌جای طرد کامل مفاهیم مدرن، تلاش کردند تا با آن‌ها سازگاری‌هایی ایجاد کنند و فرآیندی از بومی‌سازی و تفسیر مجدد را رقم بزنند.

یکی از نخستین و قدرتمندترین جریان‌های مقاومت در برابر ورود اندیشه‌های غربی، در میان علمای دینی شکل گرفت. ساختار اندیشه شیعی که از دوره صفویه در ایران نهادینه شده بود، بر اساس پیوند میان شریعت، سنت، و اقتدار فقهی عمل می‌کرد. ورود مفاهیمی چون تفکیک قوا، قانون عرفی، آزادی بیان، و حقوق فردی، تهدیدی برای اقتدار سنتی علمای دینی به‌شمار می‌رفت. این مفاهیم غالباً به‌مثابه عناصر «بیگانه» و برخاسته از جهان کفر قلمداد می‌شدند و پذیرش آن‌ها به معنای کنار گذاشتن منابع دینی و فقهی تلقی می‌گردید. برای مثال، برخی علمای برجسته مانند شیخ فضل‌الله نوری، در جریان انقلاب مشروطه، صراحتاً اعلام کردند که قانون تنها زمانی مشروع است که در چارچوب شریعت باشد و مفاهیمی چون آزادی و مساوات را از اساس مخالف دین دانستند (Avery, 1991). در نوشته‌ها و مواضع این علما، نوعی تمایز شدید میان علم دینی و علم غربی، و میان عقل شرعی و عقل مدرن وجود داشت. آن‌ها بر آن بودند که هرگونه تغییر در نظم سیاسی یا اجتماعی باید از درون منابع اسلامی صورت گیرد و هرگونه الگوگیری از غرب، به فساد دین و اخلاق منجر خواهد شد.

اما در مقابل این دیدگاه، جریان دیگری در درون نهاد روحانیت به‌تدریج شکل گرفت که به جای تقابل مطلق، در پی سازگاری مفاهیم جدید با سنت اسلامی بود. این جریان که نمونه بارز آن در اندیشه آیت‌الله نائینی نمایان است، با پذیرش اصولی چون تفکیک قوا، محدود کردن استبداد، و لزوم مشارکت عمومی در حکومت، کوشید تا این مفاهیم را درون زبان فقهی بازتعریف کند. نائینی در رساله معروف خود، «تنبيه‌الامة و تنزيه‌المله»، از مشروطه به‌عنوان شکلی از حکومت دفاع می‌کند که با آموزه‌های اسلامی قابل تطبیق است و آن را ابزاری برای مقابله با استبداد می‌داند (Hairi, 1977). او میان «استبداد دینی» و «حکومت شرعی» تمایز قائل می‌شود و نشان می‌دهد که چگونه می‌توان قانون‌گرایی و مشارکت مردم را در قالب مفاهیم اسلامی مانند شورا و عدالت جای داد. این تلاش برای تطبیق، در واقع نمونه‌ای از بومی‌سازی اندیشه‌های مدرن در بستر فقهی است که از درون سنت، امکانی برای بازسازی نظم نوین فراهم می‌سازد.

در میان نخبگان سیاسی نیز واکنش‌ها نسبت به مفاهیم غربی بسیار متنوع بود. برخی از دیوان‌سالاران قاجار که در ساختار سنتی قدرت رشد یافته بودند، به‌دلیل واهمه از کاهش اقتدار مطلقه و جایگزینی آن با نهادهای پاسخ‌گو، نسبت به اندیشه‌های مدرن موضعی محافظه‌کارانه داشتند. آنان ورود مفاهیم جدید را تهدیدی برای سلسله مراتب سنتی قدرت می‌دانستند. نمونه بارز این دیدگاه را می‌توان در مخالفت‌های درباریان با تأسیس مجلس، قانون اساسی، و آزادی مطبوعات مشاهده کرد. این مخالفت‌ها، نه صرفاً عقیدتی بلکه در بسیاری موارد، ابزاری برای حفظ منافع طبقاتی و جایگاه سیاسی بود (Keddie, 2006). در مقابل، برخی دیگر از نخبگان سیاسی که تحت تأثیر آموزش‌های دارالفنون یا تجربه سفر به غرب قرار گرفته بودند، نقش واسطه‌ای در انتقال و ترویج مفاهیم جدید ایفا کردند. افرادی

چون امیرکبیر، مشیرالدوله، و حتی ناصرالدین شاه در مقاطعی، پذیرای برخی مظاهر تمدن غربی بودند و اصلاحاتی را در ساختار اداری، آموزشی و نظامی کشور آغاز کردند. با این حال، اغلب این اصلاحات سطحی و ابزاری باقی ماند و به تغییر در ساختار مفهومی قدرت منجر نشد (Amanat, 1997).

مقاومت‌های فرهنگی نیز در این میان نقشی تعیین‌کننده داشتند. بسیاری از افراد جامعه، به‌ویژه طبقات سنتی، با مظاهر تمدن غربی همچون لباس اروپایی، مدارس دخترانه، یا چاپ روزنامه‌ها، با دیده تردید و ترس می‌نگریستند. برای آنان، این مظاهر نه تنها نشانه‌های بیگانه‌سازی فرهنگی بلکه عاملی برای گسست از هویت اسلامی-ایرانی به‌شمار می‌رفت. از این‌رو، مفاهیم مدرن تنها در میان نخبگان قابل فهم و جذب بود و برای طبقات گسترده‌تر جامعه، همچنان بیگانه و غیرقابل درک باقی می‌ماند (Gheissari, 1998). این شکاف میان نخبگان و توده‌ها، یکی از موانع جدی در فرآیند نهادینه‌سازی اندیشه‌های جدید و گذار به مدرنیته سیاسی در ایران بود.

با این حال، نمی‌توان از نقش واسطه‌ای برخی متفکران در پیوند دادن مفاهیم مدرن با سنت غافل شد. افرادی چون طالبوف، مستشارالدوله، و ملک‌خان، کوشیدند تا مفاهیم جدید را به زبانی بومی بیان کنند و از طریق ارجاع به مفاهیم اسلامی، اخلاقی یا فرهنگی، پذیرش آن‌ها را تسهیل کنند. برای مثال، ملک‌خان در نوشته‌های خود، مفهوم قانون را به عنوان قاعده‌ای عقلی و اخلاقی معرفی می‌کرد که پیامبران نیز در پی تحقق آن بوده‌اند (Boroujerdi, 1996). یا مستشارالدوله، با استفاده از آیات قرآن و احادیث، نشان می‌داد که اصول قانون‌گرایی و عدالت، در دل آموزه‌های دینی نیز وجود دارد. این تلاش‌ها، نمونه‌هایی از فرایند «ترجمه فرهنگی» هستند؛ یعنی فرآیندی که در آن مفاهیم وارداتی، برای پذیرفته شدن، باید از فیلتر زبان، مفاهیم و ارزش‌های بومی عبور کنند.

برخی مفاهیم مدرن نیز در فرآیند این تطبیق‌ها، دچار دگرگونی معنایی شدند. برای مثال، مفهوم آزادی در بسیاری از متون قاجاری، نه به معنای آزادی فردی و حقوق شهروندی بلکه به‌عنوان رهایی از ظلم حکام، یا توانایی عمل در چهارچوب شرع فهمیده می‌شد. یا مفهوم ملت، بیشتر به‌معنای امت اسلامی یا رعیت تحت حکومت پادشاه تلقی می‌گردید، تا یک واحد سیاسی-حقوقی مستقل از سلطنت (Martin, 1989). این دگرگونی‌ها، گاه از سر جهل نسبت به معنای اصلی مفاهیم بود و گاه از سر هوشیاری برای تسهیل در پذیرش آن‌ها. در هر حال، این تطبیق‌ها نشان می‌دهد که ورود اندیشه‌های غربی به ایران نه یک نسخه‌برداری ساده، بلکه فرآیندی پیچیده، متناقض، و چندلایه بوده است.

در نهایت باید گفت که مقاومت‌ها و تطبیق‌ها نسبت به ورود اندیشه‌های غربی در عصر قاجار، بازتاب‌دهنده نبردی درونی در ساختار گفتمانی ایران بود؛ نبردی میان نظم سنتی و مفاهیم جدید، میان اقتدار شرعی و عقلانیت مدرن، میان زبان فقهی و زبان حقوقی، و میان سنت‌های اسلامی و تجربه‌های سکولار. این فرآیند، هرچند در برخی موارد به خشونت، حذف یا طرد مفاهیم جدید انجامید، اما در بسیاری از موارد نیز به بازتعریف، بازسازی و در نهایت، تکوین شکل خاصی از مدرنیته بومی در ایران منجر شد. از دل همین مقاومت‌ها و سازگاری‌ها بود که گفتمانی شکل گرفت که زمینه‌ساز انقلاب مشروطه، اصلاحات قرن بیستم، و گفتمان‌های سیاسی معاصر شد. بنابراین، مطالعه این مقاومت‌ها و تطبیق‌ها نه تنها به فهم بهتر تاریخ سیاسی ایران کمک می‌کند، بلکه چشم‌اندازی از دینامیک درونی مدرنیته در جهان غیرغربی را نیز پیش روی ما می‌گذارد.

تحول گفتمان سیاسی تا مشروطه

پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران

تحول گفتمان سیاسی ایران از ابتدای حکومت قاجار تا وقوع انقلاب مشروطه، فرآیندی چندلایه، پیچیده و تدریجی بود که نه تنها با تحولات سیاسی و اقتصادی در سطح ساختار قدرت گره خورد، بلکه بیش از آن، با دگرگونی در زبان، مفاهیم و شیوه‌های اندیشیدن به سیاست، قدرت، جامعه و مشروعیت همراه شد. این تحول، نتیجه تعامل دیالکتیکی میان سنت دیرپای ایرانی-اسلامی در حکمرانی با اندیشه‌های مدرن غربی بود که از میانه قرن نوزدهم به واسطه ترجمه، سفر، دیپلماسی، نهادهای آموزشی نوین و کوشش‌های روشنفکران وارد فضای فکری ایران شد. در این مسیر، گفتمان سیاسی ایرانی که در آغاز قاجاریه هنوز به ساختارهای سلطنتی، عرفی و شرعی پیشامدرن وفادار بود، به تدریج در معرض مفاهیم جدیدی چون قانون اساسی، حاکمیت ملی، تفکیک قوا، مجلس، و حقوق ملت قرار گرفت؛ مفاهیمی که بنیاد نظم سیاسی جدیدی را فراهم آوردند و نهایتاً در انقلاب مشروطه در قالب مطالبات سیاسی-حقوقی مشخص بروز یافتند.

در نخستین دهه‌های حکومت قاجار، زبان سیاسی همچنان متکی بر مفاهیم سنتی‌ای چون عدل شاهانه، رعیت، بیعت، سلطنت موروثی و حمایت از دین بود. شاهان قاجار مشروعیت خود را از تداوم سنت صفوی، پیوند با نهاد دین، و کنترل بر مراکز قدرت محلی اخذ می‌کردند و گفتمان سیاسی درباری عمدتاً بر پایه اقتدار شخصی و سلطنت مطلقه شکل می‌گرفت. در این دوره، واژگان جدیدی برای بیان مناسبات قدرت وجود نداشت و مفاهیمی نظیر ملت، قانون یا تفکیک قوا، هنوز در قاموس سیاسی-اجتماعی ایران وارد نشده بود (Avery, Hambly & Melville, 1991). اما نخستین ترک در این نظم گفتمانی، با شکست‌های ایران در جنگ‌های ایران و روس و امضای معاهدات گلستان و ترکمانچای پدید آمد. این شکست‌ها نخبگان ایرانی را با ضعف ساختاری دولت و ارتش ایران مواجه کرد و این آگاهی تدریجی، آغاز یک گسست معنایی از ساختار پیشین مشروعیت را رقم زد.

در میانه قرن نوزدهم، با آغاز اصلاحات امیرکبیر و تأسیس دارالفنون، مفاهیم جدید علمی، آموزشی و اداری به تدریج وارد فضای اداری و روشنفکری کشور شد. امیرکبیر، هرچند شخصیتی وفادار به سلطنت بود، اما با ایجاد ساختارهایی مانند روزنامه وقایع اتفاقیه، دارالترجمه، و اصلاح در نظام مالی و نظامی، زمینه‌ای برای شکل‌گیری عقلانیت جدیدی در حکمرانی فراهم آورد؛ عقلانیتی که به جای تکیه صرف بر قداست سلطنت، بر سامان‌بخشی علمی و فنی به نهادهای دولت تأکید داشت (Amanat, 1997). در این فضا، ترجمه متون اروپایی در حوزه سیاست، تاریخ، حقوق و فلسفه آغاز شد و نخستین مفاهیم مدرن وارد زبان فارسی شدند. این مفاهیم، در ابتدا صرفاً ترجمه‌هایی مکانیکی بودند، اما به تدریج در زبان روشنفکران ایرانی بازآفرینی شدند و معنایی بومی پیدا کردند. برای مثال، واژه‌هایی چون «آزادی»، «ملت»، «مجلس»، و «قانون» نه تنها واژگان جدید بودند، بلکه درک نوینی از رابطه دولت و مردم را به همراه داشتند (Boroujerdi, 1996).

در همین دهه‌ها، روشنفکرانی چون ملک‌خان، آخوندزاده، طالبوف و مستشارالدوله، نقش اساسی در بازتولید گفتمان سیاسی جدید ایفا کردند. آثار آنها، تلاشی برای انتقال مفاهیم مدرن سیاسی به زبان و ذهنیت ایرانی بود؛ مفاهیمی که اغلب با رجوع به سنت، دین، عقلانیت اخلاقی یا تجربه شخصی معنا می‌یافتند. برای نمونه، ملک‌خان با نگارش مقالات روزنامه قانون، مفهوم قانون را به مثابه نظم اخلاقی، عقلانی و فرادینی مطرح کرد و کوشید نشان دهد که جامعه بدون قانون، به فساد، ظلم و استبداد کشیده می‌شود. در این گفتمان، قانون در برابر استبداد سلطنتی قرار می‌گیرد و تبدیل به ابزار نقد قدرت می‌شود (Keddie, 2006). مستشارالدوله نیز در رساله یک کلمه، قانون را جوهر تمدن غربی معرفی می‌کند و تأکید می‌ورزد که بدون قانون، نه آزادی ممکن است، نه عدالت و نه ترقی.

تحول مهم دیگری که در این مرحله رخ داد، بازتعریف مفاهیم ملت و رعیت بود. در گفتمان سنتی، مردم عمدتاً به عنوان «رعیت» یا تابعان پادشاه تلقی می‌شدند که تنها وظیفه‌شان اطاعت، مالیات دادن و دعا کردن برای سلطان بود. اما در متون روشنفکران قاجاری، واژه «ملت» به تدریج جایگزین رعیت می‌شود و معنایی

سیاسی و فعال می‌یابد. ملت به عنوان یک فاعل تاریخی ظاهر می‌شود که نه تنها باید در سرنوشت خود مشارکت کند، بلکه از حقوقی همچون آزادی بیان، مشارکت سیاسی، آموزش و مالکیت برخوردار است. این تحول در معنای ملت، همراه با مفهوم نمایندگی سیاسی و لزوم تشکیل مجلس همراه شد و گفتمان نوینی از حاکمیت شکل داد که در آن، مشروعیت قدرت نه از سلطنت موروثی، بلکه از اراده ملت نشأت می‌گرفت (Gheissari, 1998).

در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم، شکاف میان گفتمان جدید سیاسی و ساختار سنتی قدرت، به ویژه با گسترش مطبوعات، سفرهای خارجی، و گسترش مدارس نوین، عمیق‌تر شد. روزنامه‌هایی چون قانون، اختر، و حبل‌المتین، مفاهیم جدید سیاسی را در سطح گسترده‌تری میان طبقات متوسط و نخبگان ترویج دادند و امکان نقد استبداد، مطالبه عدالت، و پرسش از مشروعیت را فراهم ساختند. زبان سیاسی ایرانی که تا پیش از آن عمدتاً درباری، دینی یا ادبی بود، اکنون به زبان انتقادی، ترویجی و اجتماعی تبدیل شد. در این زبان جدید، استبداد به عنوان دشمن اصلی آزادی و پیشرفت معرفی می‌شد و قانون، مجلس، و ملت به مثابه راه‌حل‌های نجات ایران مطرح می‌شدند (Hairi, 1977).

با آغاز قرن بیستم، بحران‌های اقتصادی، فساد مالی دربار، فشارهای خارجی، و بی‌کفایتی حکومت مظفرالدین‌شاه، زمینه را برای شکل‌گیری یک جنبش سیاسی گسترده فراهم کرد. این جنبش که در ابتدا با اعتراضات صنفی و مذهبی مانند تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم و تحصن در سفارت انگلیس آغاز شد، به تدریج به مطالبه‌ای سیاسی برای تشکیل مجلس، تدوین قانون اساسی و محدود کردن اختیارات شاه بدل شد. انقلاب مشروطه، نقطه اوج تحول گفتمان سیاسی قاجار بود؛ انقلابی که بیش از آنکه مبتنی بر شورش یا خشونت باشد، بر زبان، نوشتار، و تحول در معنا استوار بود. در این انقلاب، مفاهیمی چون حاکمیت ملت، قانون اساسی، تفکیک قوا، آزادی مطبوعات، و مسئولیت‌پذیری دولت، به عنوان اصول اساسی نظم جدید مطرح شدند (Martin, 1989).

این تغییرات، تنها در سطح نخبگان باقی نماند، بلکه به تدریج وارد لایه‌های گسترده‌تری از جامعه شد. طبقات متوسط شهری، تجار، اصناف، معلمان، و حتی برخی از روحانیون، در فرآیند جنبش مشروطه مشارکت فعال یافتند و خود را بخشی از ملت دانستند. هرچند هنوز مفاهیم مدرن در ذهن توده‌ها کاملاً نهادینه نشده بود، اما زبان جدید سیاست، آنان را نیز به نوعی فاعلیت سیاسی وارد کرد. از این رو، می‌توان گفت که انقلاب مشروطه نه صرفاً یک واقعه سیاسی، بلکه تحقق گفتمانی بود که از دهه‌ها پیش در حال شکل‌گیری بود و اکنون در قالب نهادهای حقوقی و سیاسی تجلی می‌یافت.

در نهایت، تحول گفتمان سیاسی در ایران از ابتدای قاجار تا مشروطه، فرآیندی بود که از زبان شاهانه و سلطنت مطلقه آغاز شد و به زبان حقوقی، مشارکتی و قانون‌محور انجامید. این تحول، بدون مواجهه با اندیشه‌های غربی و بدون تلاش روشنفکران برای ترجمه، تفسیر و بومی‌سازی این مفاهیم، ممکن نبود. در این مسیر، نه تنها مفاهیم تغییر کردند، بلکه فاعل سیاسی نیز دگرگون شد: از رعیت فرمان‌بردار به ملت صاحب‌حق، از شاه مقتدر به پادشاه مشروطه، و از دولت مطلقه به نهادهایی که باید پاسخ‌گو باشند. این سیر تحول، نقطه عزیمت گفتمان مدرن سیاسی در ایران است که تأثیر آن تا امروز نیز ادامه دارد.

بحث و نتیجه‌گیری

تحلیل تاریخی ورود اندیشه‌های غربی به گفتمان سیاسی دوران قاجار، ما را با فرایندی چندلایه، تضادآمیز و پر از تنش مواجه می‌سازد که در آن مفاهیم مدرن از جمله قانون، ملت، آزادی، پیشرفت و عقلانیت در بستر فکری، زبانی و فرهنگی‌ای ریشه دواندند که تا پیش از آن بر پایه سلطنت مطلقه، شریعت سنتی، و گفتمان سلطانی-دینی استوار بود. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که مواجهه جامعه ایرانی با اندیشه‌های مدرن غربی نه از مسیر نظریه‌پردازی نظام‌مند، بلکه

عمدتاً از طریق تجربه‌های عملی شکست، روابط دیپلماتیک، اصلاحات آموزشی، و تلاش روشنفکران برای معنا بخشیدن به شرایط بحرانی دوران صورت پذیرفت. برخلاف برخی روایت‌های ساده‌انگارانه که فرآیند ورود مدرنیته را چون جریانی یک‌سویه و فارغ از بسترهای فرهنگی ایران تصویر می‌کنند، داده‌های تحلیلی این مطالعه نشان می‌دهد که مفاهیم جدید وارداتی، در طول زمان دچار بازتعریف، مقاومت، تطبیق و بازآفرینی شدند؛ به‌نحوی که بسیاری از آن‌ها تنها پس از گذشت دهه‌ها توانستند به مفاهیمی نهادینه در زبان سیاسی و اجتماعی ایران بدل شوند.

نخستین مرحله از این تحول را باید در درک نخبگان ایرانی از ناکارآمدی ساختار سیاسی و نظامی سنتی جستجو کرد. شکست در برابر ارتش روس، انعقاد معاهدات تحقیرآمیز، و ناتوانی ساختارهای حکمرانی سنتی در مواجهه با بحران‌های بین‌المللی، باعث شد که نخبگان نظامی، دیوان‌سالاران و بخشی از علمای دین به ضرورت آموختن «رموز ترقی» غرب اذعان کنند. این مرحله اگرچه نخست با انتقال فناوری و آموزش نظامی همراه بود، اما به‌سرعت به حوزه اندیشه سیاسی نیز کشیده شد. افرادی چون عباس‌میرزا، قائم‌مقام فراهانی و بعدها امیرکبیر، در صدد بودند تا با بهره‌گیری از مدل‌های غربی در عین حفظ شاکله سلطنتی، کشور را از ورطه سقوط نجات دهند (Amanat, ۱۹۹۷). اما آنچه به‌تدریج چهره‌گفتمان سیاسی ایران را دگرگون ساخت، نه صرفاً اصلاحات دیوانی بلکه ظهور نخبگانی فکری بود که مفاهیم مدرن را از حالت ابزاری خارج کرده و آن‌ها را به اصول بنیادین سامان اجتماعی و سیاسی بدل کردند.

در این مرحله، روشنفکرانی چون آخوندزاده، آقاخان کرمانی، طالبوف، ملک‌خان و مستشارالدوله، نقش اساسی در ایجاد زبان جدید سیاسی ایفا کردند. نوشته‌های این متفکران، از جهتی در حکم ترجمه فرهنگی مفاهیم مدرن به زبان بومی ایرانی بودند، و از جهتی دیگر، تلاش‌هایی صادقانه برای ساختن نظم معنایی بدیلی بودند که در آن اقتدار سلطنتی جای خود را به حاکمیت ملت، استبداد جای خود را به قانون، و فرمان‌پذیری جای خود را به مشارکت فعال می‌داد. در گفتمان این متفکران، قانون مفهومی بنیادین بود که همه مفاهیم دیگر به دور آن شکل می‌گرفتند. قانون به‌مثابه نظامی عقلانی، عادلانه و فارغ از اراده خودسرانه پادشاه، امکان بازآفرینی مفهوم قدرت را فراهم می‌کرد. آزادی، نه تنها به‌مثابه یک حق فردی بلکه به عنوان شاخص بلوغ سیاسی ملت تلقی می‌شد و عقلانیت، جایگاه ویژه‌ای در سامان‌دهی اجتماعی می‌یافت (Boroujerdi, ۱۹۹۶). این مفاهیم به‌مرور از عرصه نخبگانی وارد عرصه اجتماعی شدند و به ویژه از طریق مطبوعات و مدارس نوین، به لایه‌های متوسط و حتی پایین جامعه راه یافتند.

با وجود این، ورود اندیشه‌های مدرن با مقاومت‌های گسترده‌ای نیز مواجه شد. علمای سنت‌گرا، مفاهیم مدرن را تهدیدی برای اقتدار فقهی و هویتی خود می‌دانستند و آن‌ها را به عنوان مولود «فرنگ» و «بی‌دینی» رد می‌کردند. این مقاومت، هم جنبه نظری داشت و هم جنبه نهادی. برخی از علما، از جمله شیخ فضل‌الله نوری، در برابر مشروطه موضع گرفتند و خواستار مشروطه مشروعه شدند؛ شکلی از حکومت که در آن قانون تنها در صورتی مشروع تلقی می‌شود که منطبق بر شریعت باشد (Hairi, ۱۹۷۷). از سوی دیگر، بخشی از دیوان‌سالاران نیز که در نظام سنتی قدرت جایگاه داشتند، از بیم کاهش قدرت و منابع، در برابر نهادینه‌سازی اندیشه‌های مدرن ایستادگی کردند. این مقاومت‌ها اگرچه در مقاطع مختلف باعث کند شدن یا منحرف شدن جریان تحول‌گفتمانی شدند، اما نتوانستند از شکل‌گیری یک زبان جدید سیاسی جلوگیری کنند؛ زبانی که در نهایت در قالب خواست مردم برای مجلس، قانون اساسی و حاکمیت ملی در انقلاب مشروطه متبلور شد.

یکی از دستاوردهای مهم این پژوهش، فهم بهتر فرآیند بومی‌سازی مفاهیم مدرن در بستر فرهنگی-تاریخی ایران است. برخلاف تصورات رایج که ورود اندیشه‌های غربی را به‌منزله قطع کامل با سنت تلقی می‌کنند، این مقاله نشان می‌دهد که در بسیاری از موارد، مفاهیم جدید از مسیر تفسیر مجدد متون اسلامی، ارجاع به تجربه تاریخی ایران، و استفاده از ظرفیت‌های موجود در زبان فارسی جذب شدند. این پویایی میان مقاومت و تطبیق، بخش مهمی از تجربه ایرانی در

مواجهه با مدرنیته است که در بسیاری از مطالعات مغفول مانده است. روشنفکرانی چون مستشارالدوله و ملک‌خان، با ارجاع به منابع دینی و اخلاقی، تلاش کردند مفاهیمی مانند قانون، عدالت و آزادی را به گونه‌ای بیان کنند که برای مخاطب ایرانی آشنا و پذیرفتنی باشد (Keddie, ۲۰۰۶). این فرآیند ترجمه فرهنگی، در واقع سازوکاری بود برای تقلیل تنش میان سنت و تجدد و فراهم ساختن بستر برای نهادینه‌سازی مفاهیم نوین.

یافته‌های این مقاله همچنین بر آن دلالت دارند که انقلاب مشروطه را باید نه تنها نقطه عطفی در تاریخ سیاسی ایران، بلکه نقطه اوج یک تحول گفتمانی عمیق دانست. این تحول، نه فقط در نهادها بلکه در مفاهیم، ارزش‌ها، و شیوه‌های اندیشیدن به سیاست و اجتماع نمود یافت. مشروطه نقطه‌ای بود که در آن، زبان جدید سیاسی با تمام عناصرش—ملت، قانون، مجلس، حقوق، آزادی و عقلانیت—توانست در برابر گفتمان سلطنتی سنتی عرض اندام کند. با وجود آن‌که بسیاری از نهادهای مشروطه در عمل با شکست یا تحدید روبرو شدند، اما زبان آن، ساختار ذهنی ایرانیان را برای همیشه دگرگون ساخت (Martin, ۱۹۸۹). از این رو، مطالعه تحولات گفتمانی این دوره، نه تنها برای درک دقیق‌تر مشروطه، بلکه برای فهم ریشه‌های زبانی و فکری بسیاری از تحولات سیاسی قرن بیستم ایران ضروری است.

پیشنهاد می‌شود که پژوهش‌های آینده در حوزه تاریخ اندیشه سیاسی ایران، با تمرکز بر ساختار زبان، استعاره‌ها، و روایت‌های تاریخی در متون فکری قرون نوزدهم و بیستم، به کشف لایه‌های پنهان‌تر تحول گفتمان سیاسی بپردازند. بررسی نحوه ترجمه مفاهیم مدرن، تحلیل نقش مطبوعات و ادبیات در شکل‌گیری آگاهی سیاسی، و مطالعه تطبیقی میان گفتمان‌های ایرانی و همتایان منطقه‌ای آن (مانند عثمانی و هند) می‌تواند افق‌های جدیدی در تحلیل بومی‌سازی مدرنیته در خاورمیانه بگشاید. همچنین ضرورت دارد نقش زنان، اقلیت‌های دینی و طبقات فرودست در این فرایند بازاندیشی شود؛ زیرا بسیاری از متون روشنفکرانه قاجاری، گفتمانی نخبه‌محور دارند و صدای طبقات دیگر در آن‌ها کمتر شنیده می‌شود.

در پایان باید تأکید کرد که مطالعه ورود اندیشه‌های غربی به گفتمان سیاسی ایران، نه صرفاً کاوشی در گذشته بلکه تلاشی برای فهم حال و آینده است. گفتمان‌های سیاسی معاصر ایران، همچنان درگیر با همان مفاهیمی هستند که نخستین بار در عصر قاجار وارد فضای فکری کشور شدند. مفاهیمی چون دموکراسی، حقوق بشر، حاکمیت قانون، و عدالت اجتماعی، هنوز هم صحنه اصلی منازعه‌های نظری و عملی‌اند. از این رو، بازگشت به لحظه شکل‌گیری این مفاهیم در ایران، به ما این امکان را می‌دهد که با نگاهی دقیق‌تر به گذشته، به فهمی عمیق‌تر از وضعیت امروز و آینده خود برسیم.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازن اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازن و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

References

- Abrahamian, E. (2008). *A History of Modern Iran*. Cambridge University Press.
- Amanat, A. (1997). *Pivot of the Universe: Nasir al-Din Shah and the Iranian Monarchy, 1831–1896*. University of California Press.
- Bayat, M. (2007). *Iran's First Revolution: Shi'ism and the Constitutional Revolution of 1905–1909*. Oxford University Press.
- Gheissari, A. (1998). *Iranian Intellectuals in the 20th Century*. University of Texas Press.
- Hairi, A. (1977). *Shi'ism and Constitutionalism in Iran: A Study of the Role Played by the Persian Residents of Iraq in Iranian Politics*. Brill.
- Kamrava, M. (2013). *The Modern Middle East: A Political History since the First World War* (3rd ed.). University of California Press.
- Keddie, N. R. (2006). *Modern Iran: Roots and Results of Revolution* (Updated ed.). Yale University Press.
- Martin, V. (1989). *Islam and Modernism: The Iranian Revolution of 1906*. I.B. Tauris.